

درس سیصد و پانزدهم (صوت ۳۳۰):

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (8)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جمله روایات نوروز که قابل استناد بود، فقط روایت معلّی بود که البته عرض شد فعلاً در سند روایت معلّی صحبت نمی‌کنیم که سندش محل اشکال است ولی دو اشکال نسبت به خود متن و مفاد این روایت عرض شد و فعلاً بحث راجع به روایت معلّی و کیفیت تطبیق آن با سایر روایات را به بحث بعد موکول می‌کنیم. فعلاً بحث معروف تسامح در ادله سنن را که متعارف و مشهور بین فقها و اصولیین هست مطرح می‌کنیم. خیال می‌کنم که بعد از فراغ از بحث تفسیر و توجیه قاعده تسامح در ادله سنن، دیگر خیلی برای بحث در روایات نیاز به بیان و تفسیر دیگری نباشد.

مرحوم شیخ در رسائل این مسئله را مطرح کردند^۱ و همین‌طور مرحوم آخوند هم نسبت به این مسئله بحث کرده‌اند.^۲ و بحث مفصل آن از مرحوم مجلسی در مرآت العقول است^۳ که رفقا اگر خواستند به همان بحث مرحوم مجلسی مراجعه کنند. مستند ادله تسامح در ادله سنن روایاتی است که مرحوم شیخ حرّ در اول مقدمات عبادات^۴ روایت را ذکر می‌کند و این^۵ نه روایت که تقریباً همه به یک مضمون هستند دلالت بر ترتب ثواب بر بلوغ خبری می‌کنند که شخص مکلف مبادرت به اتیان آن فعل کند^۶ و **إِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ يَا الْأَمْرَ عَلَى مَا بَلَغَهُ.**

ذکر و بررسی روایات «مَنْ بَلَغَ»

روایت اول: روایتی از مرحوم صدوق است در کتاب ثواب الأعمال، [صاحب وسائل] نقل می‌کند و روایت، روایت صحیح و مؤتقی است:

محمد بن علی بن بابویه فی کتاب ثواب الأعمال عن أبيه، عن علي بن موسى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن هشام، عن صفوان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: **مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمَلُهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ.**

یا در نسخه بدل هست:

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۵۳ - ۱۵۸.

۲. كفاية الأصول، ص ۳۵۲.

۳. مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۱۲ - ۱۱۹.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱، أبواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - باب استحباب الإتيان بكل عمل مشروع روى له ثواب عنهم عليهم السلام، ص ۸۰.

«وإن لم يكن على ما بلغه»^۱

این یک روایت است که اگر در این روایت دقت کنید این عمل را به واسطه ثوابی که مترتب بر آن است، انجام می دهد. به واسطه این جهت من این مطلب را عرض می کنم که بعضی ها این روایات «مَنْ بَلَغَ» را منحصر در روایاتی کردند که در آن روایات ذکر ثواب شده است^۲ مثلاً «مَنْ صَلَّى بِالْبَيْتِ كَانَ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ»^۳؛ مقدار ثواب بر این مترتب شده است. یا فرض کنید که دارد کسی که در روز جمعه انفاق کند یا ناخن در روز جمعه بگیرد كُتِبَ لَهُ مِئَةُ حَسَنَةٍ وَ مَحَى عَنْهُ مِئَةُ سَيِّئَةٍ^۴.

مقصود از روایاتی که تعداد ثواب بر عملی را بیان می کنند

نظیر یک هم چنین روایاتی خیلی زیاد است که ثواب بر این عمل ذکر شده است و تعداد ثواب و اجر بر این مسئله ذکر شده است ولی آنچه که روشن است و خیلی واضح به نظر می رسد این است که مقصود خود ذکر ثواب نیست که مثلاً حتماً لفظ ثواب در این لسان روایت آورده بشود، نه! فرض کنید که اگر در روایتی باشد: «يُسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ صَبِيحَةَ كُلِّ يَوْمٍ» یا «يُسْتَحَبُّ الدُّعَا فِي يَوْمِ الْعَرَفَةِ» یا «يُسْتَحَبُّ الدُّعَا فِي يَوْمِ الْأَحَدِ» و امثال ذلک که ثواب در آن نیامده است و فقط استحباب آمده است یا مثلاً امر به اتیان فعلی می کند، تمام اینها مشمول همین روایات خواهد بود و اختصاص ندارد چون ظاهراً در یک جا اگر اشتباه نکنم خواندم که مرحوم آقای خوئی این را منحصر کرده اند^۵ حالا عرض می کنم. بعضی ها مثل ایشان مطلب را منحصر کرده اند در آن روایاتی که ذکر ثواب در آن بشود.^۶ می گوئیم که نه، هیچ دلالتی در اینجا نیست، چطور اینکه شاید بر روایات و ادله داله بر واجبات ثواب هم مترتب نباشد و نفس امر به فعل عَلَى نَحْوِ الْوُجُوبِ، طبعاً يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الثَّوَابُ یا نفس امر به فعل استحباب يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ الثَّوَابُ، این ثواب و مثوبه از لسان دلیل استکشاف می شود و نیاز به ذکر اینها نیست. این یک روایت که روایت صدوق است و صحیح السند است و در کتاب ثواب الأعمال است.

روایت دوم: روایتی در عیون الأخبار است که تقریباً موثق است:

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ

۱. همان.

۲. مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۸ - ۳۶۹.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، کتاب الحج، باب فضائل الحج، ص ۲۰۲، ح ۲۱۳۸، با قدری اختلاف.

۴. بحار الأنوار، ج ۸۶، أبواب فضل يوم الجمعة و فضل ليلتها و صلواتهما و آدابهما و أعمال سائر أيام الأسبوع، باب ۴ -

أعمال يوم الجمعة و آدابه و وظائفه، ص ۳۵۶.

۵. مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۸ - ۳۶۹.

۶. مصدر در حال بررسی.

يَهْدِيهِ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^۱، قَالَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَدَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالثِّقَةِ بِهِ وَالسُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ الْحَدِيثُ»^۲

البته این روایت خیلی دخلی به مانحن فيه ندارد ولی علی کل حال مرحوم شیخ حر این را ذکر کردند و به نظر من علاقه ای به مانحن فيه ندارد.

روایت سوم: روایت برقی در محاسن است که روایت، روایت صحیح السندی است:
 عَنْ عَلِي بْنِ حَكَمٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ، فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ يَقُلْهُ»^۳.

تقریباً می شود گفت که عین روایت ثواب الأعمال بود.
 روایت چهارم:

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ، فَقَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُلْهُ»^۴.

این روایت یک اضافه «طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ» بر آن «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ» دارد. یعنی این شخص برای رسیدن به قول نبی و وصول به قول نبی این ثواب و این عمل را انجام می دهد.

روایت پنجم: روایت علی بن محمد قاسانی است از «عَمَّنْ ذَكَرَهُ» که مرسل است:
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ عَمَلٍ ثَوَاباً فَهُوَ مُنْجَزُهُ لَهُ وَ مَنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عِقَاباً فَهُوَ بِالْخِيَارِ»^۵.

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۵. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۷۰.

«کسی را که خدا بخواهد وی را هدایت کند، سینه و قلب او را برای قبول اسلام باز می کند».

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، أبواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِتْيَانِ بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رَوَى لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۸۱.

ترجمه: «حمدان نیشابوری گوید: از امام رضا علیه السلام درباره فرموده خدا: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ پرسیدم، فرمود: شخصی را که خدا بخواهد، به سبب ایمانش در دنیا، به بهشت و خانه کرامت خود در آخرت راهنمایی اش نماید، وسعت دید و تحملی به او می دهد که تسلیم محض امر خدا باشد، و به او اتکا داشته باشد، و به نویدهای خدا آرامش یابد، به گونه ای که آسوده خاطر گردد.» (محقق)

۳. همان.

۴. محمد بن مروان شخص ضعیفی است و خیلی تعریفی از او نشده است.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱، أبواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِتْيَانِ بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رَوَى لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۸۱.

۶. همان.

که طبعاً این دلالت بر تشویق و حثّ بر فعل و بر آن عمل می‌کند. همین روایت را صدوق با سند دیگر در توحید ذکر کرده است.

روایت ششم: روایت کلینی است که روایت صحیحی است:

عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال: **«مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ»**^۱

این هم روایت محمد بن یعقوب است. می‌فرمایند که مرحوم ابن طاووس هم در کتاب الإقبال این روایت را ذکر کرده است.^۲

روایت هفتم: روایت محمد بن یحیی است:

محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن عمران الزعفراني عن محمد بن مروان قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: **«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلِ التَّاسَّ ذَلِكَ الثَّوَابِ أَوْتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ»**^۳.

عمران زعفرانی فرد مجهولی است و محمد بن مروان هم فرد ضعیفی است که این دو نقص در این روایت هفتم موجود است. این روایت شبیه همان روایت بالاست که **«فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ»**. این دو روایت مثل همدیگر هستند و از نظر مفاد **«أَوْتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ»**.

روایت هشتم: روایتی است که از مرحوم ابن فهد در غدة الداعی نقل می‌کند، می‌فرماید:

روى الصدوق عن محمد بن يعقوب بطريقه إلى الأئمة عليهم السلام: **«أَنَّ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مَا بَلَغَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نُقِلَ إِلَيْهِ»**^۴

روایت نهم: بالأخير، روایت علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است که ابن طاووس در کتاب اقبال از امام صادق نقل می‌کند:

«مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَانَ لَهُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا بَلَغَهُ»^۵.

این نه تا روایتی است که استدلال اصولیون بر تسامح در ادله سنن به این نه روایت برمی‌گردد. آنچه در این روایات به نظر - یک نظر بدوی - می‌رسد این است که همه این روایات می‌خواهند یک مفاد را برسانند گرچه از نقطه نظر عبارات متفاوت هستند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، أبواب مقدمة العبادات، باب ۱۸ - باب استحباب الإتيان بكل عمل مشروع روى له ثواب عنهم عليهم السلام، ص ۸۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

معنای فقره «و إن لم یکن الحدیثُ کما بَلَغَه» در روایات «مَنْ بَلَغَ»

نکته‌ای که در اینجا هست این است که در بعضی از اینها دارد: «و إن لم یکن الحدیثُ کما بَلَغَه» که ممکن است در اینجا استفاده بشود که حدیثی که از امام آمده است اشتباه به گوش او رسیده است یا کاتب در کتابش اشتباه آن حدیث را نقل کرده است؛ فرض کنید که حدیث مربوط به یک امر مکروه است و در یک امر مستحب حدیث را نقل کرده است. آن حدیث یعنی آن خبر، خبر کما بَلَغَه نیست و آن خبر به یک نحو دیگری است. خیلی از موارد اتفاق می‌افتد که فرض کنید می‌گویند که انجام نده و این شخص آن انجام نده را انجام بده تصور می‌کند.

من خودم به یاد دارم که در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ایشان به یک شخص فرموده بودند که شما در جلسه جلوی جمع بگو که فلان شخص بدون اجازه ما این کار را انجام داده است. آن شخص گفته بود که مرحوم آقا گفته بودند که این شخص با اجازه ما این کار را انجام داده است! یعنی همین‌طور دقیقاً عکس آن مسئله [را گفته بود]! این «بدون اجازه» را «با اجازه» فهمیده بود! گوش او سنگین بوده یا هرچه که بوده است اشتباه فهمیده بوده است. خب ممکن است که نظایر یک هم چنین مسائلی اتفاق بیفتد که حدیث به یک نحو دیگری است و راوی آن حدیث را به قسم دیگر که یک امر استحبابی است بیان می‌کند، این یک احتمالی است که راجع به این حدیث می‌شود داد.

معنای «خبر» و «حدیث» در روایات

می‌شود مقصود از حدیث در «و إن لم یکن الحدیثُ کما بَلَغَه» این خبری نیست که از امام آمده است، حدیث یعنی خبر حدیث یعنی واقع. مثلاً می‌گویند که در اینجا چه خبر است؟ یعنی خبر این‌طور نبوده است که به این رسیده است، مقصود از حدیث این است که خبر یعنی آنچه را که واقعیت دارد و آنچه که حکایت از واقع می‌کند اگرچه فرض کنید که اصلاً اشتباهی هم نبوده است و اصلاً نه بر فعلش بر آن مورد و نه بر ترک آن هیچ خبری نداریم نه اینکه در اینجا اشتباه شده است. فرض کنید که اصلاً یک خبری مجهول است یا اشتباه در اینجا آمده است نه اینکه حدیثی باشد و خبری در واقع باشد که اشتباه شده است. آن وقت حدیث در اینجا به معنای واقع است.

«و إن لم یکن الحدیثُ کما بَلَغَه» یعنی و إن لم یکن الواقع و إن لم یکن المحکی کما بَلَغَه. محکی یعنی آنچه حکایت شده است و آنکه از واقع حکایت می‌کند با اینکه رسیده است تفاوت دارد. آن وقت این معنا با آن روایت اخیر که ابن طاووس از امام صادق نقل می‌کند: «مَنْ بَلَغَهُ شَیْءٌ مِنَ الْفِعْلِ فَعَمِلَ بِهِ کَانَ لَهُ ذَلْکَ و إن لم یکن الأمرُ کما بَلَغَهُ» تطبیق می‌کند. «و إن لم یکن الأمرُ» یعنی واقع، واقع همان‌طوری که رسیده است نیست. فرض کنید که دارد که دعا يوم الأحد مستحب است درحالی که در واقع یک هم چنین

دعایی نیست. یا فرض کنید که **رَكَعَتَيْنِ بِالصَّلَاةِ فِي مَحَلٍّ كَذَا مُسْتَحَبُّ لُهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ**، در حالتی که در واقع نیست و اصلاً یک هم‌چنین صلواتی در اینجا جعل نشده است. امر در اینجا به معنای واقع است خب این یک مسئله‌ای است که خیلی مطلب راجع به این قضیه قابل بحث نیست.

مسئله دیگر اینکه مرحوم آخوند دو روایت را از جمله این روایات استثناء کرده‌اند؛^۱ یکی روایت چهارم است که **أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن أحمد بن النضر عن محمد بن مروان عن أبي عبدالله** [نقل می‌کند] و دیگری روایت هفتم است که روایت **محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عمران الزعفراني عن محمد بن مروان** [نقل کرده است] و هر دو تقریباً مضمون واحدی دارند. در این روایت هست: **«مَنْ بَلَغَهُ عَنْ النَّبِيِّ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ»** یعنی به واسطه طلب ثواب این عمل را انجام می‌دهد، چون این ثواب در اینجا هست انجام می‌دهد یعنی داعی بر اتیان **«طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ»** و رسیدن به خواست رسول‌الله است.

یا در روایت اخیر که روایت محمد بن مروان باشد، [نقل می‌کند]: **سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ: «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ ثَوَابٍ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ التَّمَاسُ ذَلِكَ الثَّوَابُ»** برای رسیدن به این ثواب این عمل را انجام می‌دهد. این **«التَّمَاسُ ذَلِكَ الثَّوَابُ»** یا **«بَلَغَهُ الثَّوَابَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ»**، این دوتا روایتی هستند که خواست مکلف و خواست فاعل را در ابتدای عمل توضیح می‌دهند. یعنی مکلف و فاعل **قَبْلَ الشَّرُوعِ بِالْعَمَلِ يَفْعَلُ ذَلِكَ الْخَيْرَ لِيَطْلُبَ قَوْلَ النَّبِيِّ وَ لِلْوُصُولِ التَّمَاسِ ذَلِكَ الثَّوَابِ مِنَ اللَّهِ** پس قبل از شروع در عمل، تَبَيَّنَ فاعل التماس ثواب یا **طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ** است ولی در هفت روایت دیگر یک هم‌چنین مطلبی نیست.

هفت روایت دیگر این است که کسی که یک عمل خیری را که بر آن ثواب است انجام بدهد و بعد از انجام دادن یک مرتبه متوجه می‌شود یا شک در او پیدا می‌شود و احتمال می‌دهد که این خبر، خبر ضعیفی است و **لَمْ يَكُنْ الْأَمْرُ كَمَا بَلَغَ**، در اینجا خدا به او ثواب می‌دهد.

پس در واقع در ابتدای امر به جهت ثواب انجام نمی‌دهد، یعنی **التَّمَاسِ ذَلِكَ الثَّوَابِ**. در ابتدای امر می‌بیند یک امری آمده است و فرض کنید که یک روایتی مثل سایر روایات آمده است و به او عمل می‌کند یعنی بیان و کیفیت این روایات در مقام تشویق بر عمل نیست، در مقام اتیان عبد است آن فعل را بر این ترتب ثواب بعد العمل. مانند شخص محسن در مقام احسان بعد از انجام فعلی که در عقل و تخیل و تصورش این بود که عمل، عمل صحیحی است و بعد متوجه می‌شود که عمل، عمل خلاف بوده است. چطور می‌گوییم که ترتب ثواب است؟! در اینجا حُسن فاعلی مطرح است نه حسن فعلی، درمقابلش هم شخص متجری است که بر

^۱ . كفاية الأصول، ص ۳۵۲-۳۵۳.

تجری بر عمل خلاف و بعد انکشاف عمل صحیح است که ما هم در اینجا به قبح فاعلی قائل بودیم و مسئله هم در اینجا همین طور است. یعنی این هفت حدیث می خواهند مقام عبد را بعد از اتیان عمل توضیح بدهند نه اینکه در این هفت حدیث ترغیب و حث و تشویق بر فعل است به استثنای این دو حدیث که در این دو حدیث تشویق است؛ «**الْتِمَاسِ ذَلِكَ الثَّوَابِ**» یا «**فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ**».

اطلاق روایت «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ»

مرحوم آخوند این دو روایت را جدا کرده اند و آنچه که به نظر می رسد این تفصیل، تفصیل در غیر محل است و تفصیل صحیح نیست به جهت اینکه در «**مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ**» اطلاق دارد و هم به جنبه قبل العمل این فاعل نظارت دارد و ناظر است و هم به جنبه بعد العمل نظارت دارد. «**مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ**» این فاء، فاء تفریع است یعنی این عمل پس از بلوغ مترتب شده است چطور مرحوم آخوند می گویند که این روایات ناظر به بعد العمل است و تشویق و ترغیب و حث در این روایات نیست و فقط در این دو روایت هست؟!^۱ خلاف ظهور بلکه خلاف نص است الا اینکه در این دو روایت توضیح بیشتر هست و از این نقطه نظر اشکالی ندارد.

بنابراین تفصیل مرحوم آخوند **فی غیر محلّه** است البته مرحوم آقای خوئی در اینجا به این اشکال حقیر توجه نداشتند و مطلب را از جای دیگر رد کردند و گفتند که در این دو روایت که یکی روایت محمد بن مروان است ضعیف است و دوم عمران زعفرانی است که مجهول است لذا این دو روایت حجّیت ندارد.^۲ از باب حجّیت این دو روایت را کنار گذاشتند و در واقع تفصیل مرحوم آخوند را از این باب ابطال کردند.

جوابی که به این اشکال داده می شود، این جواب این است که گرچه روایت محمد بن مروان ضعیف و عمران زعفرانی مجهول است ولی چون سایر روایاتی که در اینجا هست صحیح السند و موثق هستند، این صحت سند آنها انجبار ضعف این دو روایت را می کند و این دو روایت از نقطه نظر متن با سایر روایات در یک سیاق هستند و دیگر نمی توانیم بین اینها قائل به تفرقه بشویم و مسئله همان طوری است که ما عرض کردیم که هیچ تفاوتی از نقطه نظر سیاق بین این دو روایت و سایر روایات نیست الا اینکه توضیح بیشتر است.

حالا در یک جا داریم: «**مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ**» یا «**مَنْ بَلَغَهُ فَعَلَ مِنَ الْخَيْرِ**»، هر دو یکی است و تفاوت ندارد. یا مثلاً «**أَوْتِيَهُ**» یا «**يُعْطَى**»، حالا چون این «**أَوْتِيَهُ**» است و آن «**يُعْطَى**» است باهم تفاوت دارند؟! یا **مِنَ الثَّوَابِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ**، اینها هیچ کدام دلیل بر افتراق و تفصیل بین روایات نیست. این روایات راجع به این

۱. همان.

۲. مصباح الأصول، ج ۱، ص ۳۶۸.

مطالبی بود که عرض شد.

احتمالات کیفیت استدلال بر روایات «مَنْ بَلَغَ»

حالا بحث ما فعلاً راجع به کیفیت استدلال بر این روایات است. در اینجا سه احتمال داده‌اند:

احتمال اول: اینکه این روایات ناظر به توسعه در حجّیت است یعنی چطور اینکه حجّیت قول راوی باید مشروط به شرائط حجّیت از عدالت و وثاقت باشد، این روایات با تخصیص ادلّه حجّیت قول راوی به تخصیصی که این تخصیص موجب محدودیت ادلّه حجّیت نمی‌شود بلکه موجب توسعه در محدوده ادلّه حجّیت راوی می‌شود که حجّیت در همه موارد هست الا در موردی که **بَلَغَ ثَوَابٌ**. در اینجا دیگر شرایط حجّیت اسقاط می‌شود و همان آثار و تبعات مترتبه بر روایات موثقه بر روایت غیر ضعیف به نفس الشیء مترتب می‌شود؛ یعنی هم ثواب اخروی و هم آثار دنیوی مترتب می‌شود.

فرض کنید کسی نذر کند که در یوم الأحد عمل استحبابی انجام بدهد و در روز أحد هم روایت است که **مَنْ قَرَأَ هَذَا الدُّعَاءَ يَوْمَ الْأَحَدِ، أَجَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَوْ عَشْرَ حَسَنَاتٍ**، خب در اینجا به نذر خودش وفا کرده است و همین‌طور در سایر آثار بر آنچه را که بر حجّیت روایت و ادلّه ثابت است، بر این ثابت می‌شود. این توسعه در ادلّه حجّیت می‌شود. این یک احتمال روی این روایات بود. روایات «مَنْ بَلَغَ» می‌خواهند این را بگویند که در همه موارد وجوب و موارد حرمت و موارد اباحه و سایر موارد، در آنها مکلف باید طبق ادلّه حجّیت اعمال کند الا در موارد استحباب، که در این مورد احتیاجی به احراز عدالت و وثاقت نیست **کَمَا عَلَيْهِ الْمَشْهُورُ**، این احتمال اول بود.

احتمال ثانی: این است که روایات «مَنْ بَلَغَ» در مقام توسعه ادلّه حجّیت نیستند بلکه این روایات در مقام اثبات ثواب بر یک عنوان هستند یعنی مسئله، مسئله فقهی است و مسئله اصولی نیست. در احتمال اول بحث ما مسئله اصولی بود و در اینجا مسئله فقهی است یعنی همان‌طور که بر صلات ثواب تعلق می‌گیرد و وجوب بر صلات تعلق می‌گیرد و وجوب بر صوم تعلق می‌گیرد و حرمت بر سرقت تعلق می‌گیرد، این بلوغ ثواب هم **أَحَدٌ مِنَ الْعَنَافِينَ** است. یکی از عناوین و موضوعات صلات است و یکی از موضوعات صوم است و یکی از موضوعات حج است، خب بر همه آنها ثواب و ابراء ذمه و اینها تعلق می‌گیرد و یکی از آن موضوعات هم بلوغ ثواب است یعنی این روایات در مقام جعل عنوان هستند. این عنوان بلوغ ثواب در هر جا باشد، برای این است که استحباب بر این تعلق می‌گیرد، بر عناوین احکام مختلف تعلق می‌گیرد، این هم می‌شود مثل سایر موضوعات فقه. این احتمال ثانی بود.

احتمال ثالث: این است که اینها ارشاد به حکم عقل هستند یعنی یکی از مستقلات عقلیه حُسن فاعلی است یا به عبارت دیگر مدح عبد توسط مولا است در صورتی که عبد در مقام امتثال و اتیان **بِمَا هُوَ فِيهِ رَضَى**

المولی باشد، این از مستقلات عقلیه است. اگر مولا ببیند که عبدش در مقام امتثال است او را مدح می‌کند. بنابراین چون مسئله داخل در مستقلات عقلیه می‌رود باید بلوغ، بلوغی باشد که **عَلِیْهِ سِیرَةُ الْعُقَلَاءِ**؛ عقلا بر این بلوغ صحه بگذارند یعنی اگر واقعاً شخصی عملی را طبق [سیره عقلا] انجام داده است ...

پس در واقع این جنبه استقلالی عقلی ناظر به بعد از عمل است نه قبل از عمل، اصلاً به ماقبل عمل کاری ندارد. بحث داخل در حسن قبح فاعلی یا حسن و قبح فعلی می‌شود و اصلاً از دایره تشویق و ترغیب بر فعل خارج می‌شود و وارد در بحث تجری و حسن و قبح فاعلی می‌شود. عقلا کسی را که عملی را به داعی شر انجام بدهد، مدح می‌کنند اگر چه آن عمل، عمل خلاف باشد! عقلا عبدی را که عملی را به داعی شر انجام بدهد، قدح می‌کنند اگر چه آن فعل، فعل حلال باشد. فرض کنید کسی که لیوان آب را به داعی خمر بخورد و واقعاً خیال کند خمر است، عقلا او را قدح می‌کنند و اگر شخصی یک ظرف ماء خمر را به داعی دوا و استشفاء بخورد، عقلا او را مدح می‌کنند. این هم یک مسئله است.

ناظر بودن روایات «مَنْ بَلَغَ» به جنبه عقلایی عمل

روایات «مَنْ بَلَغَ» ناظر به آن جنبه عقلایی عمل است یعنی کسی که عملی را انجام بدهد و بعداً انکشاف برای او پیدا بشود که این عمل، عمل خلاف بوده است، ناراحت نباشد خدا به او ثواب می‌دهد اگر چه آن عملی که انجام داده است خلاف قول النبی باشد و اگر چه آن عملی را که انجام داده است خلاف **ما جاء به النبی** باشد و خلاف **ما أنزل الله** باشد، باز خدا ثواب می‌دهد.

پس سیره عقلانی در استقلال عقلی حث بر فعل نیست، در استقلال عقلی و جنبه عقلی ترتب ثواب است بر آن عمل مآتی که این عمل طبق قوانین سیره عقلانی انجام شده و فاعل اتیان و اقدام به این عمل کرده است. پس در اینجا تشویق نمی‌کند و عقل در مقام تشویق به اتیان عمل نیست بلکه در مقام این است که کسی که عملی را انجام داده است و خیال می‌کرده خوب است؛ چه اینکه این عمل موافق با واقع باشد یا مخالف با واقع باشد، عقلا این را مدح می‌کنند. این احتمال ثالث می‌شود.

اینجا مرحوم آخوند در بیانشان در ادله تسامح آن تفسیری را که من زودتر نقل کردم، آن تفسیر را به این دو جنبه زدند یعنی گفته‌اند که روایت محمد بن مروان - روایت چهارم - که **«طَلَبَ قَوْلَ النَّبِيِّ»** باشد و روایت هفتم که روایت عمران زعفرانی باشد، این دو روایت موجب تخصیص و توسعه ادله حجّیت هستند و آن هفت تا روایت دیگر ناظر به استقلال عقلی هستند. این دو روایت ناظر به عمل فاعل قبل الفعل هستند حالا یا تخصیص در ادله حجّیت هست یا حکم فقهی. همان طوری که عرض کردیم بر این عنوان از نظر فقهی ثواب مترتب است یعنی فرع فقهی است نه اینکه قاعده اصولی است و آن هفت تایی دیگر [ناظر بر عمل فاعل بعد الفعل هستند].

آنوقت در اینجا آن اشکال مرحوم آقای خوئی وارد می شود که ما عرض کردیم مسئله به این کیفیت نیست. این سه احتمال راجع به این مسئله بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد